

باید عمر کرده باشد . اکنون که شاعر بطوریکه خواننده محترم میداند در آتش جهنم میسوزد مجموعه رباعیات را با تنفر و وحشت مورد مطالعه قرار میدهد تا خود را از تأثیر بیانات فساد انگیز وی محافظت نماید ؟ بطور کلی هر يك از این موجبات استنساخ کنندگان را بر آن داشته بی آنکه جمله بندی رباعیات را تغییر بدهند رباعیات جسورانه و بی باک را تجدید کنند و لباس نوینی بآن ها بپوشانند تقریباً در هر رباعی قرائت های مختلف در متن ها توانیم یافت بدیهی است اشتباهاتی که از غلط های املائی حادث شده و خطا های بین و واضحی که بحر و قافیه رباعیات را خراب کرده است مورد دقت قرار نمیدهیم چون نسخه نویسان گاهی يك یا دو نسخه را مورد استفاده قرار داده اند تغییرات

وجوده را از نظر ارتباط میان متن ها نمی
وان مقیاس فرار داد ولی چیزی که هست •
آزمایش سابق در تسلسل رباعیات و مجموعه
صلی^۱ ممکن است این ملاحظات مفید
واقع شود • در اینجا مؤلف چند مثال از متن
های مختلف میزند . مبنی بر این ملاحظات
این که هرگاه يك رباعی آنقدر در نسخه های
هر دو دسته ab که آنها را دسته بندی کردیم بطور
رفور یافت شده که توانستیم اطمینان حاصل
کنیم که در سرچشمه عمومی وجود داشته می
وانیم آن را رباعی اصلی و از آن خیام بدانیم
ممکن است بعضی از رباعیات غیر اصلی در این
مجموعه داخل شده باشد ولی دلیل خوبی در
نست داریم چون يك چنین متن منقحی بهیچ
جه از متن های اصلی شاهکار های ادبی همچون

شاهنامه و سایر آثار ادبی مهم • که از قرون اولیه باقی مانده است چیزی کم نمی آورد در چندمتن باید يك رباعی وجود داشته باشد که آنرا بتوان جزو رباعیات این متن منقح قرار داد این مسئله هنوز يك مسئله نظری است ولی تصور می کنیم هر گاه عوازین ذیل را پایه و شالوده برای وصول باین مقصود قرار بدهیم واجد نظری صائب باشیم

۱ - لا اقل در ۵ متن از دسته طباستثنای

آن قافیه هائی که يك قسمت یا تمامش در

متن های ناقص *maboberl* (یعنی نمرات ۴۴۸

۷۷۱ متن من) موجود باشد چهار متن کافی

است که در این مجموعه مورد دقت قرار

داده شود .

۲ - در دو متن از دسته های فرعی

و a یا v یا abn یا ۱۱۱ r آن را توان یافت یا آنکه اگر در سه متن دیگر نتوانستیم آن را بیابیم در چهار متن از a آنرا بتوانیم پیدا کرد. حالیه باید متوجه صورت مخصوصی شد و رباعیاتی که این شرایط در آنها صدق میکنند بیرون بیاوریم با رعایت این مقررات و شرایط ۱۲۱ رباعی خواهیم داشت البته ممکن است رباعیات اصلی دیگر باشد که جزء این مجموعه های نیکلاس و ونفیلد هم موجود باشد و بتوانیم در چاپ لوکنو و چاپهای ماشین های دستی (لیتوگرافی) آنرا پیدا کنیم با وجود این مراتب آن ها را اصلی نتوان دانست و غیر اصلی و العاقبی می شماریم. از جمله ۲۲۱۳ رباعی که در صورت (لیست) من موجود است ۵۰۰ رباعی آن از این زمره محسوب میشود همینگونه رباعیاتی

که در يك متن از دسته های بزرگ دیده میشود
باز باید آن را غیر اصلی دانست . از جمله ۱۵۸
رباعیاتی که در نسخه قدیمی bobl و MS موجود
است تنها ۲۰ رباعی آن در این متن یافت
میشود و قسمت مهمش در متن a ۱۷ bn هست در
صورتیکه ۱۹ رباعی آن در سائر متن هائی
که راجع بدسته فرعی A میباشد دیده میشود و
در محل دیگری آنرا نتوان پیدا کرد در فرجام
باید بگویم با استعمال این روش فقط ۲۳
رباعی از تمام آنچه دکتر روزن نوشته و ضبط
کرده آنهم با احتمال می تواند رباعیات اصلی
باشد در اینجا مؤلف محترم ابتدا این ۲۳ رباعی
را که در نسخه دکتر روزن اصلی تشخیص داده
باسم ونهره معین میکند و از آن پس مختصری
را جمع بشش رباعی که دارای نام خیم است و

دکتر روزن آنها را قطعا یا احتمالا غیر اصلی
میداند داخل بحث میشود و آنگاه شخصیت
عمر خیام را از نظر شعری مورد دقت قرار
می دهد .

باب چهارم شخصیت شعری خیام

قبل از آنکه مسئله اصالت رباعیات حل
شود البته ممکن نیست خیام را از نظر يك
شاعر مورد دقت و بحث قرار دهیم ما تنهامی
توانیم در این موضوع که روح رباعیات خیامش
باید نامیده داخل بحث شویم طریق صواب
آنستکه کلمات اثور و تفلدر را نقل کنیم - چون
شامل معینی است که تمام آنرا بکباره نمی
توان استثناء کرده و خارج نمود ولی باید این
متن را با این نظر مورد مطالعه قرار داد که

يك قسمت شايد بيشتريش از قريحه شاعر تراوش
نگرده با آنكه تمام رباعياتش بايد در مجموعه
موجود باشد ۱۲۱ رباعي كه بر طبق اصول
سابق الذكر و در نتيجه تحقيقات سابقه بدست
آمده قطعا متضمن تمام رباعياتي نيست كه عمر
سروده و از طرف ديگر محال نيست ميان آنها
باز رباعيات غير اصلي وجود داشته باشد باين
معني كه در ابتدای تأليف مجموعه هارباعياتي
داخل کرده باشند ولي در هر صورت اين
متن بيشتري از هر نسخه خطي يا چاپي سنديت
دارد و بجزرات ميتوانم گفت اين متن براي
اولين دفعه ميتواند با كمال اطمينان عمر را
همانگونه كه عمر خيام از خلال اشعارش توان
ديد بما بشناساند دليلي كه بر صحت طريقه
خود ميتوانم ذكر كنم اينست كه آن را در نتيجه

يك بحث ميكانيكی بدست آورده ام و باين جهت در حقيقت بايد مظهر فكر و قيافه خيام بدانيم براي آنكه اختلافات افكار و احساسات آنقدر زياد نيست كه بتواند يك دماغ آنرا تحمل كند و حتى بسيار بهم پيچيده و لغز مانند هم نميباشد در او اين وهله كه از تمام مراحل مهمتر است اينستكه در تمام اين متن ها بهيچوجه از عناصر تصوف نميتوانيم چيزي پيدا كنيم تنها يك رباعي هست كه روح تسليم نسبت باراده الهی در آن همچون اشعار صوفيانه و دمیده شده است مثل ۱۱-۲۰

باتو بخرابات اگر گويم راز

به زانكه بمحراب كنم بي تو نماز

ای اولوای آخر خلقان همه تو

خواهی تو مرا بسوز و خواهی بنواز

ممکن است در روزهای اول این رباعی را جزء رباعیات داخل کرده باشند و اگر آنرا اصلی هم بنخواهند محسوب دارند بعقیده من نمی توان آنرا ریخته قریحه عمر دانست بلکه بایستی آنرا نتیجه انتشار تعبیرات صوفیانه محسوب داشت که در زمان عمر شایع بوده است شاعر ما گاهگاهی تعبیرات و اصطلاحات تصوف را مثل زبان حال و امثال اینها استعمال میکنند در چند رباعی خیام افکاری را که معمولاً بطبقه متصوفه منسوب است . اظهار می کند مثل نمره

در صومعه مدرسه و دیرو گنشت
ترسنده دوزخند و جویای بهشت
آنکس که ز اسرار خدا باخبر است
زین تخم در اندرون دل هیچ نکشت

یا این رباعی نمره ⁿⁿⁿ

هر دل که در و مهر و محبت بسرشت
خواه اهل سجاده باش خواه اهل گشت
در دفتر عشق نام هر کس که نوشت
آزاد زدوزخت و فارغ ز بهشت
اگر کلمات و عبارات از زبان تصوف سخن
میراند ولی معنی و فکر این امید بهشت و ترس
از دوزخ را نمیتوان با روح معانی صوفیانه
پنداشت چون بطوریکه این افکار آمیخته با
بذله • گوئی • و شك و ارتیاب است که نمی
توان با روح صوفیانه آنها را با هم وفق داد چنانچه
اشعار ذیل این مطلب را به شن میکنند مرء ۷۱۰

سنت مکن و فرضه ها را بگذار
زین لقمه که داری ز کمان باز مدار
غیبت مکن و رت کسی را ازار
در عهده آن جهان منهم باده بیار

باب پنجم

روح بدبینی در خیاام

فلسفه بدبینی و پایه شالوده ترانه های
ع. ر. خیاام است

خوشابحال کسی که گمنام زندگی میکند
و هیچکس او را نمی شناسد سعادت را کسی
بچنگ آورده که از مادر متولد نشده و در این
شوره زار که جز اندوه ورنج و گوهرجان از
کف دادن هیچ ثمری از آن نتوان چید نامدن
سزاوار تر . اگر اختیار بدست انسان میدادند
با اصلا قدم بعرضه وجود نمیگذاشت و با چون میآمد
عزم رحیل نمی کرد.

۲ برای آنکه در دریای حوادث علی رغم تمام
امواج مخالف بذیل حیات دست توسل دراز می
کنیم اما زمام هیچگونه اختیار و اراده در دست
مانیست بر نطع شطرنج وجود مهره های بیرو حی

را هانیم که دست فلک هر گونه میخواهد با
ما بازی میکنند و در فرجام يك يك را بصندوق
عدم میفرستند

۳ - كلك تقدیر خوب و بد ما را نگاشته اما
متأسفانه بنکارش بدی بیش از خوبی متمایل
شده است .

۴ - این چرخ غدار که قلبی از کینه آکنده
دارد قصد جان يك ما کرده است این کنید
کردون طشت نگیونی را مانند که تمام خردمندان
در کمال بیچارگی و سرگردانی در آن گرفتار
آمده اند شاید خردمندان بیشتر از دیگران
مورد کینه جوئی گردش آسمانند اما معلوم نیست
چرا ابائها ئیکه با قدرز نیازمند نیستند تا ایندرجه
گوشمالی میدهد . ای فلک اگر بکام مردم
نادان و نا بخرد میگردی . در لباس شوخی و
بدله اظهار میکنند ای چرخ منم چنان خردمند

و دانا نیستم و از دانش و معرفت بهره ندارم
۵ - ولی چرا باید با چرخ و فلک و روزگار در
کارزار باشی در راه عقل و در طریق برهان و خرد
چرخ از تو هزاران بار بیچاره تر است

۶ - بعد از این شکایت ها کار بالا میگیرد و با
يك شخصیت قوی بصد خدا و خالق ارض و سما
با بیان سوزناکی حمله میکنند چرا کسی که
آسمانها را آفرید بابت همه داغ جانکداز غم بر جگر
مجرورح دردمندان گذاشت اگر نتیجه خلقتش
خوب بود . چرا بنایش را درهم شکسته و آن
را خراب و ویران میسازد و هرگاه نتیجه آن
رضایت بخش نبوده در این سودا که سزاوار
سرزنش و ملامت است؟

۷ - او نه تنها کاخ خلقت خود را ویران کند بلکه
میخواهد ما را نیز محکوم کند که در آتش دوزخ

بسوزیم هنگامی که بادست قدرت کل وجود
ما را می سرشت او میدانست از دست ما چه
خواهد سرزد و هیچیک از کناهان ما بی حکم
ازلی وی نبوده است ،

۸- ممکن است خود را با این فکر نسلی
دهیم که خدا کریم است (هرگاه بهشت را
بیاداش عبادت بما مرحمت میکند این یک سودا
و معامله است ، پس گرم و مرحمت تو کجا
خواهد بود ، اینگونه افکار وسیله خوبی بدست
می دهد که بخوبی بعمق هجو ماهرانه که در
این اشعار تقدس آمیز در لباس توحید بکاررفته
برسیم و بطور شایسته مقصود شاعر را
بفهمیم چه نظر داشته است .

گر گوهر طاعتت نسفتم هرگز
گر دکنه از چهره نرفتم هرگز

با اینهمه نو میدنیم از کرمت
زان رو که یکی را دونگفتیم هرگز

خلاصه وزیده حیات انسانی نقشه و
طرحی است که خیام با بیان جالب بسیاره وثری
با نهایت زیبایی و جمال تغییرات و تطورات
آن را بیان کرده است -

قبل از آنکه من و تو قدم بعرضه وجود
گذاریم شب و روز موجود میبود و چون
اثری از ما در این عالم باقی نماند باز اشعه
زرین فام آفتاب و انوار سیمکون قمر بر این
عالم خواهد تافت باز ماهها از غره سلخ و از
سلخ بغره خواهد آمد .

این تابستان و زمستان نیست که میگذرد
اوراق کتاب عمر ما است که یکی بعد از دیگری
طی میشود ایام عمر همچون آب روان جویبار

ها و بسان تندباد بیابانها درگذر است دیری
نمیگذرد که سرچشمه حیات ما خشک میشود
در چنگال مرگ امیریم و در فرجام رهسپار
دیار نیستی میشویم ۷ با خبر باش این کاروان
عمر که با سرعت شکفت انگیزی درگذر است
فردا ما هم بناچار بایستی ازسرای کهن رخت
بربندیم و مثل آنهائیکه هفت هزار سال قبل
از این جهان رفته اند ما نیز از آنها پیروی
کنیم ۹ - حیات انسانی از نظر جهان هستی
ذره غیر قابل اعتنا میباشد . بنا بر این چه
وزن و اعتباری برای بخت و اقبال و تغییرات و
تحولات آن قائل میتوان شد وقتی من رفتنی
باشم مرا چه سود که بدانم جهانرا آغازی بوده
است یا نه ۱۰ - چون پیمانۀ عمر ما پرشد چه
فرق میکند اگر شرابش شیرین یا تلخ باشد

۱۱- پر کنکره قصر های با عظمتی که شاهان با اقتدار جبین تضرع بر خاک درش میسودند فاخته را دیدم نشسته و میگوید کو کو کو کو ۱۲۱ همه بخاک بازگشت خواهیم کرد. آهسته پای خود را بر سر خاک بگذارید و متوجه باشید که پای بر مردمک چشم خوب رویان مینهید ۱ بساط سبزه امروز طراوت انگیز و شاداب بنظر میرسد ولی فردا از خاک من و تو سبزه ها خواهد رست تا دیگران به بینند و از طراوتش لذت برند ۲ - چون بدن ما خاک میشود و اجزاء وجودمان از یکدیگر متفرق گردد همین خاک گل کوزه گران خواهد شد خیام، این مضمون را بسیار تکرار میکند کوزه گر در کارخانه کوزه گری هر روز از جمجمه و فرق پادشاهان پای کدایان دسته و گردن برای کوزه

های خود میسازد ۳ - چون کوزه گر برای
ساختن کوزه گل ها را لگد کوب میکند گل
بزبان حال با وی میگوید منم روزی همچون
تو بودم . در فشردن مرا اندکی پاسدار ۴ -
هیچکس نتواند عقده این راز را بگشاید که
آسمان چرا ما را بوجود آورد و برای چه
ساختمان هستی ما را ویران میکند ۵ - گردش
این چرخ فلک هزاران جان پاک را میسوزد
ولی ذره دود از آن دیده نمیشود ۶ - در پرده
اسرار ازل کسی راه نیافت و هیچکس نتوانست
براز این معمای بزرگ پی برد عقده این لغز
پیچ در پیچ را من و تو نتوانیم گشود ۷ - از این
کاروان طولانی که در طی این راه دراز در حرکتند و
بسوی مقصدی غیر معلوم میروند کسی باز نیامد
که از احوال آنجهان خبری آورد و بگوید کجا

میرویم ۸ - تمام حکمت و فلسفه ما پوچ و باطل است تا چند باید در قید دلائل و براهین روزانه اسیر بمانیم .

۹ - چرا باید خود را راجع بموضوعاتی که مطرح بحث عقلا و خردمندان است بزحمت بیندازیم خردمندان که قوای دماغی خود را برای حل معمای وجود و عدم صرف کردند نه تنها نتوانستند باین راز پی ببرند بلکه غوره هستی آنها هنوز انگور نشده مثل مویز خشک شد (این تعبیر مخصوصی است که خیام برای بیفائده بودن زحمات ایندسته مردم اظهار میکند خیام که خود خیمه های حکمت میدوخت در کوره پریشانی افتاد و سرایا بسوخت مقراض اجل طناب عمرش را بریده و دلال آرزو را یگانش بفروخت ۱۲ نتوانست به نکته های دقیق دانشمندان

وزیرکان برسد و پرده از جمال اسرار برگیرد
۱ - تاکی از سوره یسن و سوره برائت صحبت
بمیان آری برخیز و برات مرا بر جام می بنویس
که چون از این صحبتها ملول شده ام با شب
برات کاری ندارم از بهشت و دوزخ چه اطلاعی
در دست داریم کی بدوزخ رفته و که از بهشت باز
آئده است تمام اینگونه مباحث بنای پایه براب
است ؟

اگر چه در پس پرده راجع بمن و تو
سخنی مرموز در میان میباشد ولی چون این
پرده شکفت انگیز بر افتد از من و تو اثری باقی
نخواهد ماند

۴ - و ما نیز در پس این پرده که از سر بسته
عدم آنرا می پوشاند مخفی خواهیم شد •
۵ - ولی آنجا جز مرك چیزی را نخواهیم یافت

در آنجا سر بخوابی میگذاریم که هرگز از آن سر نخواهیم برداشت چون ماهم چون طلا نیستیم که وقتی در خاک مدفونش کنند دوباره روزی آن را بیرون بیاورند یا چون تره نیستیم که چون قطعش کنند دوباره سرزند و نمو کند این يك راز پنهانی نیست کدام لاله پر مژده که دوباره از نو بشکفت

۹ - يك نکته مهم فلسفی در اینجا است که آن این است که وقت را غنیمت باید دانست و بیدار بود چون از خواب برای کسی گل مراد شکفته نگردید.

۱۰ - از دیروز که گذشته سخنی بمیان میار امروز را خوش باید بود ۱۱ - چون دوروز را بهیچوجه مورداعتنا قرار نمی دهیم روزیکه هنوز نیامده و روزیکه گذشته است ۱۲ چون

کسی نمیتواند بما اطمینان دهد که فردا چه خواهد شد همین لحظه عمر را غنیمت می‌شمارم ۱۳ -
قبل از آن که سیاه مرگ بر قامت بتازد عمر را مفتنم دان و تا شمشیر اجل رک حیاتت را قطع نکرده و خونت را نریخته است باده ارغوانی در قدح بریز و روزگاری بخوشی و خوبی بگذران .

۱۵ چنان پندار که نعمت حیات از تو گرفته‌اند اکنون که زنده‌ای بشکرانه این نعمت خوش باش
۱۶ - باید مراقبت کنیم که از حیات نصیب کامل و خط‌و‌افی برگیریم و قبل از آنکه اجزاء وجود ما هر يك بکل خود پیوندد از زندگانی تمتع کاملی حاصل کرده باشیم چیزی که در زندگانی بآن اجتناج داریم • پولی و شرابی و محبوبی و بعد از رفع حوائج اولیه آسایش

خاطر است.

۳ فراغت خاطری که انسان بتواند به آزادی از سعادت بهره مند شود بهتر از زحمت و مشقتی است که با فراوانی نعمت توأم باشد لقمه نانی هرگاه باقدحی شراب و در آن گوسفندی برای کباب آماده کنی و گوشه و برانه بفراغت بال بعیش نشینی چنین نعمت سعادت است که برای شاهان نیز میسر نمیشود

۴ - آغاز و فرجام تمام لذتها شراب است هر جا جام شرابی مشاهده کنی متوجه باش که ما همچون صراحی کردن کشیده ایم تا از آن آب یا قوت فام بنوشیم روزی که بی شراب بسربری باید بدانی روز بیفائده تر و زیان آور تر از آن در تاریخ حیات یافت نشود ۶ - خیار با دیده تعجب به می فرشان مینگرد چون می

گوید در این معامله وقتی شراب را میفروشند چه
میگیرند که زبان نکرده باشند

هر چه بگیرند زبان کرده اند ۷ - سرمایه جوانی
و مایه حیات جاودانی باده ناب است ۸ - اگر
زنده و تلخ میباشد ولی بسیار مطبوع و پسندیده
است .

۹ - در سرتاسر زمین کجا ماده تلخی ارغوانی
توان یافت که بهزار جان شیرین ارزش داشته
باشد ۱۰ می آن جوهر جانی است که شخص
را تربیت کرده و بانسان شخصیت می دهد ۱۱
راست است که شراب در شرع مقدس حرام
شده ولی باید دانست برای که و چه اندازه و با
کی شراب بنوشی با رعایت این سه شرط می
گساری از امتیازات خردمندان است ۱۲ -
نباید پرسید شراب را چه وقت باید نوشید هر

دم برای باده گساری مناسب است ۱۳ ولی هنگام
شب امتیاز مخصوصی دارد جام شراب را زود
بدستم ده که شب باآخر رسیده و نزدیک است صبح
بر دمده.

۱۴ در دم صبح هنگامی که محبوب فرخ لقا
ترا نه دلتوازی مینوازد جام صبوحی باید زد
موقعی که فجر صادق طلوع میکند آهسته آهسته
چند جامی میزنیم

۱- هنگامی که آفتاب جهانباب گمند صبح بر بام
می افکنند منادی بامداد ندا در میدهد که هنگام
باده گساری و می پرستی است

۳- اگر چه در طی تمام مدت سال نباید کف
ما ز ساغر می و شیرۀ انگور تهی بماند ۴-
ولی بهار موقعی که روزگار کهن • روح تازه
می یابد و جهان فرتوت جوانی از سر میگیرد